گنجینه شیخ عطار

مختارنامه

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری



با مقدمه:

دکتر جواد اسلامی زاده

گنجینه شیخ عطّار

مختارنامه

شیخ فریدالدّین عطّار نیشابوری

با مقدّمه:

دکتر جواد سلماسی زاده

عطار، محمدبن ابراهیم، ۵۳۷؟-۶۲۷؟ ق.
[مختارنامه]
مختارنامه شیخ فریدالدین عطار نیشابوری / با مقدمه جواد سلماسی‌زاده. ــ تهران: اندیشه درگستر، ۱۳۸۲.
۱۷۴، ۲۸۶ ص. ISBN: 964-93866-5-3
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا. عنوان دیگر: مختارنامه.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. شعر فارسی ــ قرن ۶ ق. ۲. شعر عرفانی ــ قرن ۶ ق. الف. سلماسی‌زاده، جواد، ۱۲۹۵ ـ مقدمه‌نویس. ب. عنوان. ج. عنوان: مختارنامه.
PIR۵۰۴۵ ۸فا۱/۲۳
۱۳۸۲ م۶۶۷ع ۱۳۸۲
کتابخانه ملی ایران ۸۲-۱۹۲۸۵م

اندیشه دُرگستر
مؤسسه فرهنگی

نام کتاب : **مختارنامه**
اثر : شیخ فریدالدین عطّار نیشابوری
مقدمه : دکتر جواد سلماسی‌زاده
ناشر : مؤسسه فرهنگی اندیشه دُرگستر
صفحات و قطع : ۳۰۶ صفحه ـ ۲۴×۱۷
تیراژ : ۲۰۰۰ جلد
نوبت چاپ : اول ـ ۱۳۸۲
چاپ : اقبال
قیمت : ۲۲۰۰۰ ریال

شابک: ۳-۵-۹۳۸۶۶-۹۶۴ ISBN: 964-93866-5-3

بسم الله الرحمن الرحیم

ارباب پژوهش و دانش بهتر می‌دانند که مقدّمه نویسی، مفتاحی برای شناساندن کمّ و کیف و رؤس مطالب اصلی کتاب است، اگر خوانندهٔ گرامی آشنایی قبلی از موضوع داشته باشد، یا به قول معروف:

«اگر یار اهل است، کار سهل است.»

گرچه آثار شیخ المشایخ فریدالدّین عطّار، از آفتاب مشهورتر است و تعداد آنها از صد بیشتر، امّا بحث در باب این همه اثر از حوصلهٔ این مقال خارج است، ولی علی‌الرّسم به عنوان این که مشت نمونهٔ خروار است، مصدّع خاطر عاطر خوانندگان گرامی می‌گردد.

این کتاب مجموعهٔ رباعیات یا دوبیتی‌ها و ترانه‌های عطّار است:

باب اوّل در توحید باری، عَزَّ شَأنُه به قدر طاقت بشری.

باب دوم در نَعت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.

ابواب بعدی به نحوی است که موضوعات به خطّ جلی نوشته شده و مطالب به طور تلویحی اشاره گشته است.

آخرین رباعی که می‌توان آن را بیت الغزل معرفت نامید، چنین است:

مرغی دیدم نشسته بر ویرانی — در پیش گرفته کلّهٔ سلطانی
می‌گفت بدان کلّه کای نادانی — دیدی که بمردی و ندادی نانی

ناگفته نماند که در این زمان روابط خلیفهٔ بغداد با محمد خوارزمشاه خصمانه و از آن سلطان العلماء و سلطان محمّد حسنه نبود. این وقایع مقدّمهٔ بدبختی برای مردم و موجب زوال سلطنت سلسلهٔ خوارزمشاهی گردید.

در بین داستانهایی که همواره تذکره‌نویسان در بارهٔ نخستین شعر فارسی عصر اسلامی می‌نویسند، قصّهٔ شیرینی است که در تذکرهٔ دولتشاه صفحه ۳۱-۳۰ آمده است:

«گویند فرزند امیر یعقوب بن لیث صفّاری، مصراعی به ناگاه گفته است:»

« غلطان غلطان همی رود تا بُن گو »

رودکی یا شاعر دیگری، هنگامی که مصراع را استماع کرده است، بحر بسیار زیبا و دل پسندی ساخته که مطبوع و مقبول اهل ذوق شده، آن را رباعی نامیده‌اند. عطّار، رباعیات خود را در تحت عنوان «مختارنامه» بیان کرده است، که مِن حیث المجموع پنجاه باب به شرح فهرست کتاب حاضر است.

نخستین باب که فاتحةالکتاب است، در خصوص توحید باری عزّ شأنه بعد از قید «بسمله» درج گردیده است، چون شعار اسلامی بر این است که:

« کُلُّ أمرٍ ذی بالٍ لم یُبدء ببسم اللّه هُوَ أبتَر »

« بسم اللّه » نور دل دستان است، آئینهٔ جان عارفان، چراغ سینهٔ موحّدان است، آسایش رنجوران و مرهم خستگان است، شفای درد و طبیب بیماردلان است.

منقول از جلد چهارم صفحه نهم کشف الاسرار

عــاشقان را شـد مـدرّس حسـن دولت　　دفتر و درس و سـبق‌شان روی اوست

شیخ فرید الدّین عطّار، شاعر تمام صوفی و مرد کامل العیار عرفان اسلامی ایران است. اشعارش روان و دارای شور و عشق و وجد و حال است.

او داروشناس و پزشک عالی مقام شهر خود بود. از راه کسب حلال و پرافتخار پزشکی زندگی می‌کرد. هرگز شاعری را با تملّق و مدیحه‌سرایی این و آن ملوّث نکرده بود. بنا به گفتهٔ خود، روزانه پانصد نفر[1] را مداوا و معالجه می‌کرد.

۱- شادروان علّامه فروزانفر در مورد تعداد بیماران ایراد دقیقی گرفته است. فرماید: اگر شیخ عطار برای معاینه و مداوای یک مریض سه دقیقه صرف می‌کرد، آن وقت من حیث المجموع یکهزار و پانصد دقیقه ⇦

بعداً در اثر ارشاد درویشی، به سلک درویشان در آمد، راه رهایی و هدایت گمراهان در پیش گرفت، با تمثیلات زیبا و سخنان شیرین و دلنشین صاحبدلان و مستعدّان را به سوی صراط مستقیم به نحوهٔ تعلیم و تربیتی که امروزش شیوهٔ پرورش غیر مستقیم می‌گویند، راهنمایی کرده است. همان راهی است که مولانا جلال الدّین توصیف کرده است:

بهتر آن باشد که سرّ دلبران　　　گفته آید در حدیث دیگران

احمد افلاکی در کتاب مناقب نوشته است که مولانا در زمان اقامت خویش در سرزمین روم هیجده هزار مسیحی را با حسن رفتار خود به دین اسلام در آورده بود.

مولانا پیوسته آثار عطّار را مطالعه می‌کرد و گاهی مریدان اظهار مخالفت می‌کردند. او آنها را مورد عتاب و خطاب قرار می‌داد.

مناقب افلاکی جلد ۲

روزگار نامساعد برای نویسندگان:

شیخ شهاب الدّین ابوالفتوح بن حبش بن امیرک « سهروردی»:

فیلسوف مقتول، از جملهٔ آثار او رسالهٔ « آواز پر جبرئیل » که متن پارسی آن به سال ۱۹۳۵ در مجلهٔ شماره ۲۲۷ روزنامه آسیایی، و ترجمهٔ فرانسهٔ آن به کوشش آقای «هانری کربن» انجام گرفته است. رسالهٔ «العشق، نَعت موران» و دو رسالهٔ دیگر به نام «صفیر سیمرغ» ترجمهٔ رسالةُ الطّیر ابن سینا به انضمام «ترجمهٔ رسالة الطیر» از عمر بن سهلان ساوی به همّت «اوتو اسپیکاس».

باری، شیوهٔ نگارش شهاب الدّین سهروردی در همهٔ این رسائل بسیار ساده و روان است.

⇦ می‌شود و این معادل بیست و پنج ساعت در شبانه‌روز می‌شود. در صورتی که شبانه‌روز بیست و چهار ساعت بیشتر نیست. بنابر این تعداد بیماران را به حساب مبالغه شاعرانه می‌توان پنداشت.

شیخ غالب این رسالات تمثیلی و رمزی را به صورت داستان و همراه با سؤال و جواب و به لحن عادی نوشته است. از این نظر نمونهٔ سبک فارسی قرن ششم هجری نیست. چنانکه «عقل سرخ» چنین آغاز می‌شود:

دوستی از دوستان عزیز مرا سؤال کرد که مرغان زبان یکدیگر دانند؟ گفتم بلی دانند. گفت تو را از کجا معلوم گشت؟» او داستان گرفتاری و رهایی خود می‌گوید. محض رعایت اختصار، از ذکر آن خودداری می‌کنیم.

باری هنگامی که دربارهٔ رباعی بحث می‌شود، بی‌اختیار به حکم تداعی معانی، از آن خیّام متبادر به ذهن می‌گردد. چون گویندهٔ رباعی شاعر ممتازی است که علم و ادب در خاطر خطیر او آمیخته شده است و زبان خیّام لسان دانش و ادب است. پس معلومات و کمال او برتر از دیگر گویندگان کرام است، که به قول معروف:

«از کوزه همان برون تراود که در اوست.»

در جهان امروزین در اغلب دانشگاههای بزرگ دنیا سعی می‌شود که متخصّصان علوم بهره‌ای از دانش ادبی و فلسفه یاد گیرند، که روحشان تلطیف گردد. چون مادی‌گری صِرف، دنیا را به قهقراء می‌برد و سعادت در اعتدال است.

باری قدیم‌ترین مأخذی که در آن از خیّام نامی آمده است، چهار مقالهٔ نظامی عروضی است. بعد از نظامی، ابوالحسن علی بن زید بیهقی است، که با خیّام در ایّام جوانی ملاقات کرده است. خلاصهٔ سخن وی در بارهٔ خیّام چنین است:

«حجّة الحقّ عمر بن ابراهیم الخیّام در نیشابور ولادت یافته و نیاکان او هم از آن شهر بوده است. او خود تالی ابوعلی سینا در اجزاء علوم حکمت بود، جز اینکه خویی تند داشت. ذکای او چندان بود که در اصفهان هفت بار کتابی را خواند و حفظ کرد و چون به نیشابور بازگشت، آن را املاء نمود. او در حکمت و ریاضیات آگاه‌ترینِ کسان بود. روزی امام حجّة الاسلام محمّد غزالی علیه الرّحمه نزد وی رفت و سؤالی در تعیین یک جزء از اجزاء قطعی فلک کرد. خیّام در جواب سخن را به درازا کشاند، تا مؤذّن بانگ نماز در داد. پس امام غزالی

گفت «جاءَ الحَقّ و ذَهَقَ الباطِل» و از جای برخاست. «قِفطی»[۲] در «اخبارُ الحُکماء» او را امام خراسان دانسته است.

صوفیه خواسته‌اند او را به طریقهٔ خود نسبت دهند و آن اشعار را در مجالس خود بخوانند و حال آن که باطن آنها به منزلهٔ مارهای گزنده برای شریعت بوده است. چون اهل زمان بر دین او طعن زدند، بر جان خود بیمناک گردید، عنان زبان و قلم را در گفتار و نوشتار درکشید.

زکریّا بن محمود قزوینی داستانی از مخالفت فقها را با خیّام آورد و گفته است: «یکی از آنان هر روز صبح پس از برآمدن آفتاب نزد او می‌رفت و درس حکمت می‌خواند و چون به میان مردم می‌آمد، از او به بدی یاد می‌کرد. پس، عمر خیّام یک بار چند تن را با طبل و بوق در خانه خود پنهان کرد. چون فقیه به عادت مألوف به خانهٔ وی آمد، عمر خیّام فرمان داد تا طبلها و بوقها را به صدا در آورند. پس عمر خیّام گفت: «ای مردم نیشابور، این فقیه شماست که هر روز در همین هنگام نزد من می‌آید و درس حکمت می‌آموزد و آنگاه پیش شما از من به نحوی که می‌دانید، یاد می‌کند. اگر من همان باشم که او می‌گوید، پس چرا از من علم می‌آموزد و اگر چنین نیست، پس چرا او استاد خود را به بدی یاد می‌کند؟!

تعریف شعر:

در قرون نخستین اسلام از لحاظ تصوّرات و تخیّلات موضوع شعر غیر از نفی بت پرستی با سایر آثار دورهٔ جاهلی چندان تفاوتی نکرده بود و به قول معروف حالت «با شیره اندرون شده با جان به در رود»، در این عهد در مفهوم شعر و موضوع گویندگان تازی محسوس بود.

صاحبدلان، زمان که شاعران را می‌دیدند، «می‌بلرزد عرش از مدح شقیّ» را به زبان حال می‌گفتند.

امّا از اوایل قرن دوم هجری، یعنی دوران خلافت بنی عبّاس، وضع روز به روز دگرگون می‌گردید. حتّی گفته شده است که ابراهیم خلیفهٔ عبّاسی به حاکم خراسان دستور داده بود، تا

۲-علی بن یوسف بن ابراهیم شیبانی، ملقّب به جمال الدین و مکنّی به ابوالحسن (۵۶۴-۶۴۶ ه.ق

تمام عربی زبانها را که در آنجا مسکن گزیده بودند، به قتل رساند. این کار نخستین عربی‌زدایی بود، که در آن عهد به دست خود عربها انجام می‌شد.

چون بنی عبّاس به مدد ابومسلم خراسانی و به کوشش و تبلیغ ابوسلمهٔ خلّال سر کار آمده بودند، اعتماد و اتّکایشان بر عنصر ایرانی بود.

بنابراین تغییر و تبدیل روزگار و تصاریف ایّام، آثار تمدّن ایرانی در شئون اجتماعی نمودار می‌شد. پس در نظم و نثر، به جای مضامین خشن و بدوی شعر عربی دورهٔ جاهلیت، عناوین و مضامین و مظاهر زندگی شهری، یعنی مسائل لطیف غنایی و اوصاف جمیل گلستان و بوستان و کنیزکان زیبا و غلامان دلربا قرار می‌گرفت.

از سخنان دانشمندان از راه درایت یا روایت بوی سخنان حکماء و عرفاء، از قبیل عشق و عاشقی و غیره و قیاس و استقراء و تمثیل شنیده می‌شد و به مناسبتهایی شاعران ایرانی یادی از گذشتهٔ خویش کرده و شعر به زبان فارسی سرودند.

از هر چه بگذری سخن دوست خوش‌تر است
پیغام آشنا نفس روح پرور است
این قاصد از کدام زمینی است مشکبو
این نامه‌بر چه داشت که عنوان معطّر است

تعریف شعر:

به عقیدهٔ یکی از استادان بزرگوار و محقّقان نامدار ایران « استاد همایی » طابَ ثَراه:

شاید لفظ شعر معرّب شیر باشد و آن در لسان عبری به معنی سرود و آواز است.

مبدأ آن در بین اقوام و ملل دنیا سرودهای طبیعی و ملّی، مذهبی، عشقی است. سخن‌سرایان پیشین، زبان فارسی پایه و اساس شعر را به شهادت «گاتاهای زردشتی» بر مبنای کیش خود نهاده بودند.»

بعداً داستانهای قومی و مبارزه‌های پهلوانان نامدار ایران با بیگانگان، که قصد تجاوز به سرزمین بهشت‌آسای ایران را داشتند، شکل ملّی و مذهبی گرفته و مظهر اُسّ و اساس تمدّن

ایرانی شده است و به شکل شاهنامه، به کوری چشم دشمنان ایران، در این جهان نمودار شده است، تا به حدّی که فردوسی گوید:

بسی رنج بردم در این سال سی — عجم زنده کردم بدین پارسی

حتّی بعد از ظهور اسلام که ایرانیان پرچمدار نشر تمدّن اسلامی و علوم قرآنی شدند، ولی در خلال اشعار شاعران فارسی زبان، داستان جام جم، جمشید، سوک سیاوش، سیمرغ، به شهادت شاهنامه نحوهٔ زایاندن مادر رستم زال به راهنمایی سیمرغ انجام یافت، فراموش نگردیده است، بلکه ذکر آن قند مکّرر است.

شاعر:

مثلاً هر کسی گل نرگس را می‌بیند، امّا بیماری، زردی و رنجوری و تکیه کردن به عصا و چشم مست و سرگرانی و قدح می و همچنین در جای دیگر چشم دریدگی و گستاخی و سرگرانی، از غرور داشتن و ادب نگاه نداشتن و اوصاف دیگر را فقط شاعر احساس می‌کند و در مقام مذمّت به آن خطاب می‌کند:

«دیدهٔ نرگس نگر که پیش تو بشگفت، چشم دریده ادب نگاه ندارد.»

باری، مقصود بیان الهامات لطیف و ادراکات ویژه‌ای است که برگزیدگان به نام شعراء دارند، نه غیر آنان. حافظ نیز در این خصوص فرماید:

از فریب نرگس مخمور لعل می‌پرست

حافظ خلوت نشین را در شراب انداختی

و نیز فرماید:

روزی از باغ گذشتی و ز رشک نگهت

نرگس از دیدهٔ حسرت نگران است هنوز

بالاخره شاعر به قریحهٔ شاعرانه چیزهای رقیق و دقیق را می‌فهمد و به مخاطبان می‌فهماند، که دیگران ندانند و نتوانند.

احساسات نازکانهٔ شاعر از مواهب طبیعی و ودایع الهی است. اگر شاعر در تحت تلقین و

تربیت مرشد کامل قرار گیرد، به مقام فناء فی اللّه و بقاء باللّه می‌رسد، تا مانندهٔ حافظ شیرین سخن شیراز ادّعا می‌کند:

فیض روحُ القُدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

ولی پوشیده نماند، عارف عالی مقام شاید کرامت بکند، ولی اعجاز نتواند، چون آن خاصّهٔ انبیاء عِظام است.

ب) اهل وحدت (اصطلاح عرفانی):

اهل وحدت دو طایفه‌اند: یک طایفه می‌گویند وجود یکی است و آن وجود خداست.

طایفهٔ دیگر گویند که وجود بر دو قسم است: وجود حقیقی و وجود خیالی. اوّل وجود خداست و دوم وجود عالم است و وجود موجودات.

کسی که بیشتر از دیگران در بخشیدن صورت علمی به تصوّف سهیم است، محمّد بن علی معروف به محیّ الدین ابن العربی است و مولد و منشأ او اندلس (اسپانیا) بود و به همین سبب نحوهٔ اندیشهٔ وی با سایر صوفیان تفاوت دارد.

باب هشتم مقایسهٔ رباعیّات شیخ عطّار و مولانا جلال الدّین مولوی. حاصل کلام اشاره به وحدت وجود است و آن به قول بعضی اشتراک معنوی بین واجب و ممکن است. مسألهٔ بسیار لطیف و دقیق، کشف و شهود عرفانی است که افزون‌تر از گنجایش فهم و ادراک عوام است.

عادت عقول نارسا و افکار ناپخته این است، که چون از ادراک امری عاجز شوند، آن را تکذیب می‌نمایند و گوینده را دروغ‌زن پندارند. چه خوش گفته است مولانا جلال الدّین محمّد:

هر کسی از ظنّ خود شد یار من از درون من نجُست اسرار من
سِرّ من از نالهٔ من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست

پیران صوفیه:

از مبادی و اصول بسیار معتبر نزد صوفیان این بود: مریدی که می‌خواهد داخل طریقت

شود، باید ناچار مدّتی در مصاحبت شیخی به سر برد، تا او را ارشاد و تربیت کند و هر صوفی که این مرحله را طیّ نکند به او به نظر شکّ و ارتیاب نگاه می‌کردند. سلطه و چیرگی مشایخ بر مریدان، کامل و مطلق بود و از حقوق انحصاری مشایخ است، تا به مریدانی که استعداد کامل یافته‌اند، اجازه دهند تا آنان پیمان اطاعت بندند. این مدّت را در حدود سه سال ذکر کرده‌اند. کتاب «کشفُ المَحجوب» هجویری چنین ضبط کرده است:

باید مرید سال اوّل را در خدمت صوفیان و دومین سال در خدمت خدا، سال سوم در مراقبت قلب خویش به سر برد. تمام همّت خود را بدانچه متوجّه گشته است، مقصور دارد و آنچه را که خاطرش را مشغول می‌دارد، ترک گوید. در حال مناجات با خدا، غفلت به قلب او راه نیابد. بعد از طیّ این مرحله، شیخ خرقه را به او می‌پوشاند.

طریقت صوفیان دارای مقاماتی است، که هر سالک باید به آنها متحقّق گردد. تا در مقامی به درجه کمال نرسد، به مرتبهٔ بالاتر ارتقاء نمی‌تواند یابد.

مقام اوّل توبه است. مقصود از آن فرار از گناهان و پناه بردن به خداست.

امّا هدف اخلاقی انکار ذات خویش، فناء فی اللّه است و آن به وسیلهٔ زهد در دنیا، امتناع از لذّات آن و راستی در گفتار و کردار بدون توجه به ستایش و نکوهش مردم، احسان به خلق و توکّل به خدا و تسلیم کامل در برابر ارادهٔ او. حقّ.

ادامهٔ ذکر خدا که بزرگترین کار است که بنده را به خدا نزدیک می‌کند، به حکم: «فَادعُونِي أَستَجِبْ لَكُمْ». به قول مولانا جلال الدّین:

این صدا شاخی است از باغ بهشت — وای از او کز کف چنین شاخی بهشت
این سخنها خود به معنی یا ربی است — حرفها دام دم شیرین لبی است
چشم عارف را کاو نه احول است — چشم او بر کشتهای اوّل است

در بین شعرای اسلامی نیز اشخاص آزاد فکر پیدا شده‌اند، که بی پروا با صراحت تمام در ضمن منظومات حِکَمی، عادات زشت و آداب سخیفه جامعه را مورد انتقاد شدید قرار داده و عقاید خودشان را اظهار کرده‌اند و گاهی هم در وضع حکومت دخالت کرده، سلاطین و امرای عِظام را از عواقب وخیم اعمال و افعال خود آگاه کرده‌اند. مثلا عمر خیّام نیشابوری بدون هیچ

ملاحظه و بیمی ریاکاری و سالوس را نقّادی کرده و زاهدان ریایی را بی پرده و علنی اعلام کرده است:

ای زاهد شهر از تو پر کارتریم — با این همه مستی ز تو هشیارتریم
تو خون کسان خوری و ما خون رَزان — انصاف بده کدام خونخوارتریم؟

چون آهنگ رباعی دلنشین و الفاظش آسان است، بنابر این زبان آتشین او در بیداری عوام النّاس قیامت کرده است:

گاوی است در آسمان و نامش پروین — یک گاو دگر نهفته در زیر زمین
چشم خردت گشا و چون اهل یقین — زیر و زبر دو گاو مشتی خر بین!

عطّار در این موضوع در کتاب خسرونامه از خود دفاع می‌کند، «اَلْمِکْثارُ مِهْذارٌ».

کسی کاو چون منی را عیب جوی است
همی گوید که او بسیار گوی است
ولیکن چون بسی دارم معانی
بسی گویم تو مشنو می تو دانی
گهر آخر به دیدن نیز ارزد
چنین گفتن شنیدن نیز ارزد

آثار عالی و بی نظیر عطّار مانند منطق الطّیر، که شرح و وصف آن را قبلا گفته‌ایم، حاکی از توان ابتکار و تخیّل شایان تقدیر این شخصیت بی‌نظیر است. اکثر آثارش شاهکارهای جاویدان زبان فارسی است. می‌تواند ادّعا کند که گزیده گهرهای دُرّ دری را در پای خوکان نریخته است. نیروی شاعر در تخیلات گوناگون قدرت وی در بیان مطالب مختلف و تمثیلات و تحقیقات و مهارت وی در استنتاج از بحثها و لطف و شوق و ذوق مبهوت کنندهٔ او در تمام موارد و در تمام مراحل خواننده را به حیرت می‌افکند و بدین نکته اقرار می‌دهد که پرگویی عطار که معاصران او می‌گفته‌اند، از مقولهٔ مکثاران دیگر نیست. این مرد چیره دست توانا و این عارف واصل دانا حقایق فراوان را به سرعت درک می‌کرد و با زبانی که در روانی از عالم بالا تأییدات بی‌منتهیٰ داشت، به نظم در می‌آورد. شاعری کردن در این موارد برای او به منزلهٔ

سخن گفتن مردی بود که به فصاحت و بلاغت خو گرفته باشد.

(از افاضات استاد بزرگوار، دکتر ذبیح اللّه صفا)

تعریف رباعی از لحاظ کتاب شمس قیس رازی، ص ۸۴ تا ۸۵:

یکی از متقدّمان شعرای عجم، پندارم رودکی واللّه اعلم، از نوع اخرم و اخرب این بحر وزنی تخرج کرده است، که آن را وزن رباعی خوانند و الحقّ وزنی مقبول و مطبوع است و از این جهت اغلب نفوس نفیس را بدان رغبت است، بیشتر طباع سلیم را بدان میل و گویند سبب استخراج این وزن آن بوده است که روزی از ایّام اعیاد بر سبیل تماشا در بعضی از گذرگاهها غزنین می‌گشت، و به هر نوع از اجناس مردم می‌گذشت، طایفه اهل (اللّه) طبع را دید، گرد ملعبهٔ جمعی از کودکان ایستاد و دیده به نظارهٔ کوز بازی کودکی نهاده، از آنجا که شطارت جوانان شاعر و بطالت شاعران شاطر باشد، قدم در نهاد و سر به میان ایشان آورد، کودکی دید، ده پانزده ساله با زلف و عارضی چون سنبل، پیرامن لاله، در کوز بازی اَسجاع متوازن و متوازی می‌گفت.

شاعر در آن لیاقت خُلق و ذلاقت نطق حیران و انگشت تعجّب در دندان گرفته، بر آن تناسب اعضا آفرین و تحسین می‌کرد، تا یک باری در انداختن گردکانی از گود بیرون افتاد و به قهقرا هم به جایگاه باز غلطید. کودک از سر ذکای طبع و صفای قریحت گفت: «غلطان غلطان همی رود تا بُن گو».

شاعر را این کلمات وزنی مقبول و نظمی مطبوع آمد. به قوانین عروض مراجعت کرد و آن را از مفرعات بحر هزج بیرون آورد. چون منشد و منشی آن وزن کودکی بود، جوانی سخت تازه و تر بود، آن را ترانه نام نهاد. پس عالم و عامی مشعوف این شعر گشتند و صالح و طالح آن را پسندیدند. (نقل از ص ۸۴ و ۸۵ کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم سال ۱۳۱۴)

شیخ محی الدّین ابن عربی:

او دارای رسالات متعدّد است، ولی از آن میان دو کتاب «فصوص الحکم» و «الفتوحات

مکّیّه» بلاشکّ در عِداد کتابهای بسیار مهمّ عرفانی است، زیرا که شیخ در علوم متعدّد زمان خویش بصیر بود. بدین ترتیب سخنان عرفانی و حکمت اشراقی را به هم پیوست، مسألهٔ وحدت وجود را با قواعد عقلی و اصول علمی و استدلال توضیح داد.

در این مورد اگر به دیدهٔ تحقیق بنگریم، در حقیقت دنبالهٔ کار عین القضاة به حساب در آمده و انعکاس اجتماعی یکسان بوده است.

امّا غوامض و مشکلهای فراوان داشت، که فهم آن برای عوام النّاس و بر مدّعیان کم مایه و پر توقّع و متعصّب قابل درک نبود. خون شهیدان قبلی وجدان جامعه را هنوز در تحت تأثیر داشت.

دشواری بحثهای ابن العربی باعث شد که بر آثار او شرحهایی نوشته شود، علی الخصوص به فصوص الحکم، مانند شرح مؤیّد الدّین جندی و شرح عبدالرّزاق کاشانی و شرح عبدالرّحمن جامی و شرح داود قصیری.

فخرالدّین ابراهیم عراقی بعد از آشنایی با تعالیم ابن العربی کتاب «لمعات» را پدید آورد، که جامی شرحی بر آن نوشت و به نام «اشعة اللّمعات» موسوم گردید. بدین ترتیب تصوّف که تا آن روز به وجد و حال و ذوق و شعر موصوف بود، به سوی حکمت و استدلال گرایید.

ابوسعید:

نخستین عارفی است که اندیشهٔ خود را جامهٔ شعر پوشیده است و از این حیث پیش قدم سنایی و عطّار بوده است. به سبب کثرت اطّلاعاتی که در تفسیر و حدیث و فقه و ادبیّات داشت، مواعظ او همواره توأم با این مسائل بود. به علّت ذوق لطیف و جِدّت ذهن و حسن محاوره و لطف بیان خود، اطرافیان را مجذوب می‌کرد، که سر و جان در راه او می‌باختند. مجالس قول و سماع که علی رغم نظر صوفیان و متشرّعان عصر خود ترتیب می‌داد، بهترین قطعات و غزلها و رباعی فارسی خوانده و بر آن وجد و نشاط اضافه می‌گردید. ابوسعید در میان این اشعار لطیف، گاه ابیاتی می‌خواند. معلوم نیست که این اشعار از شاعران دیگر است، یا از تراوشهای ذهن اوست.

محمّد بن منوّر این اشعار نپذیرفته است. به کتاب تاریخ ادبیات دکتر صفا صفحه ۶۰۵ مراجعه شود.

اینک نمونه‌ای چند از رباعیّات او:

ای چرخ بسی لیل و نهار آوردی — گه فصل خزان و گه بهار آوردی
مردان جهان را همه بر روی زمین — نامردان را بر روی کار آوردی

توضیح: در مثنویهای عطّار بسیار از وی یاد شده است:

گفتی که منم ماه نشابور سرا — ای ماه نشابور نشابور ترا
آن تو ترا و آن ما نیز ترا — با ما بنگوئی که خصومت زچرا

دستی نه که از نخل تو چینم ثمری
پایی نه که در کوی تو یابم گذری
چشمی نه که بر خویش بگویم قدری
رویی نه که بر خاک بمالم سحری

ای شمع نمونه‌ای ز سوزم داری — خاموشی و مردن رموزم داری
داری خبر از سوز شب هجرانم — آیا چه خبر ز سوز روزم داری

گیرم که هزار مصحف از بر داری — با آن چه کنی که نفس کافر داری
سر را به زمین چه می‌نهی بهر نماز — آن را به زمین بنه که بر سر داری

در کتاب حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر در باب چهارم چنین آمده است:

«درویشی حمزه نام به شیخ نامه نوشت، بر سر نامه نبشته بود: بوحمزة التّراب. شیخ بر پشت نامه نبشت این بیت و بفرستاد، بیت:

چون خاک شدی خاک تو را خاک شدم — چون خاک تو را خاک شدم پاک شدم

پس روی به جمع کرد و گفت: ما هرگز شعر نگفته‌ایم، آنچه بر زبان رود گفتهٔ عزیزان بود و بیشتر از آن پیر ابوالقاسم بُشر بود، این بر اندیشهٔ آن درویش یافت.

ولیکن بیش از هفتصد رباعی و بیت و قطعه به نام آن بزرگ جمع آوری شده است.

در کعبه اگر دل سوی غیر است ترا　　طاعت همه فسق و کعبه دیر است ترا
در دل به خدا ساکن میکده‌ای　　می نوش که عاقبت به خیر است ترا

امتیاز رباعیّات مختارنامه:

طبق نظر بزرگترین محقّق معاصر، سهم عمده‌ای از خیامیّات سروده‌های مسلم عطّار است. بنابر این راه تحقیق درباره رباعیّات آن دانشمند بزرگوار امعان نظر در رباعیّات شیخ فرید الدّین است. رباعیّات «مختارنامه» از لحاظ تنوّع مضامین و کمّیّت بر دیگران ترجیح دارد، از این نظر مهمّ است که رباعیّات در ضمن کتاب مستقلّ دیگر جلوه‌گر شده است.

رباعیّات مولانا جلال الدّین محمّد نیز در کتاب خاصّ عرضه گردیده است، ولی از آن مولانا بر حسب حروف تهجّی تنظیم و آن نظم منطقی مختارنامه را ندارد، همچنان که به جای خود خواهد آمد. در مورد رباعی و تاریخ شعر فارسی در ادوار پیش و بعد از اسلام بحث مستوفی به عمل آمده است، در محلّ مربوط، به عرض خوانندگان گرامی خواهد رسید.

امتیاز دیگری که این کتاب دارد آن که لحظه‌ها و تجربه‌های روحی عطّار به مراتب زیادتر از آثار دیگر است، چون رباعی علی الخصوص سخن دل و اختصاص به روح ایرانی دارد، از دل بر آمده و بر دل می‌نشیند، اضطراب عارف و عامی، شوق و ذوق آنها در مراحل عالی مظهر تحیّر او همین رباعیات می‌باشد، مخصوصا برای خاصّان که به قول شیخ شبستری:

اَلا تا با خودی زینهای زینهار　　قوانین شریعت را نگهدار

پس باید این تناقضهایی را که در خلال تجارب روحی او پدیدار می‌شود، در مدّ نظر داشته باشیم.

قرن ششم هجری:

قرن ششم هجری درخشان‌ترین ادوار تمدّن اسلامی است، چه در این قرن کلّیهٔ مظاهر هنری و فنّی و خلاصه مجموع آثار فکری و ذوقی که امروزه از آن به «تمدّن» تعبیر می‌شود، در ممالک اسلامی ترقی فوق‌العاده کرده و به آخرین حدّ خویش رسیده بود.

یکی از جملهٔ این مظاهر تمدّن اسلامی، تصوّف است که آن نیز به تبع سایر امور پیشرفت فراوانی نموده و در این زمان با فلسفهٔ افلاطونیان جدید و نظریهٔ وحدت وجود از طرفی و موضوع فناء فی الکلّ آمیخته شد و مسائل از حکمت یونان به آن جذب گردیده، به حدّی که تصوّف از مسیر سادهٔ اصلی منحرف گشته بود.

از آن روز که حلّاج ندای انا الحقّ در داد و بایزید «لَیْسَ فِي جُبَّتِي سِوَی اللّٰه» گفت، نظر مردم نسبت به آنان تا حدّی تغییر نمود. فی الواقع مردم از سخنانشان سر در نمی‌آوردند، به عبارت دیگر جسارت آنها را نقطهٔ افتراق تصوّر می‌کردند.

عدّه‌ای بودند که این تندرویها را خلاف قاعده می‌دانستند، می‌گفتند:

با مدّعی مگویید اسرار عشق و مستی

تا بی خبر بمیرد در رنج خود پرستی

یا به گفتهٔ حافظ:

گفتی آن یار کز او گشت سرِ دار بلند

جرمش آن بود که اسرار هویدا می‌کرد

مختارنامه به مجموعهٔ رباعیّات شیخ عطّار نیشابوری اطلاق می‌شود، که به وسیلهٔ شاعر بدین نام نامیده شده است و در پنجاه باب مرتّب گردیده است.

عطّار شاعر تمام صوفی و مرد کاملُ العیار است. اشعارش مثال روز روشن است شور و شوق و وجد و حال شاعر پختهٔ صوفی است، بدین ترتیب:

نی پای آن که از کرهٔ خاک بگذرم

نی دست آن که پردهٔ افلاک بر درم

بــی آب و دانـــه در قــفص خــاک مــانده‌ام
پــرها زنـم چـو زیـن قـفص تـنگ بـر پـرم
تــا عــالم مــجاز نــهادم بــه زیــر پــای
هـمچون سـراب شـد هـمه عـالم سـراسـرم
بـــر مـــلک کــائنات ســلیمان رفــتمی
گـر دیـو نـفس یک نـفس‌استی مسـخّرم
کاری است بس عجایب و پوشیده کار حقّ
عـمری است تـا بـه فکـرت ایـن کـار انـدرم
نقل از نسخهٔ خطی عطّار

یکی از آثار منثور بسیار مهمّ شیخ فریدالدّین عطّار، متوفّی در حدود سنه ششصد و بیست و دو هجری، این کتاب «تذکرة الاولیاء» متضمّن شرح حال و نقل اقوال در حدود صد نفر از ذَوات کِرام و عرفای قبل از مغول است، به شرحی که جداگانه چاپ و به حضور سروران مشتاق تقدیم شده است.

قلندریّات در «مختارنامه» شیخ فرید الدّین عطّار:

نظر استاد فرزانه «فروزانفر» در بارهٔ «قلندریّه»:

شادروان استاد علّامه، در ضمن تفسیری از بیت مشهور خواجه حافظ شیرازی:

هـزار نکـتهٔ بـاریکتر از مـو ایـنجاست — نه هر که سـر بـتراشـد قـلندری دانـد

فرمودند: «قلندر از اواخر قرن پنجم در فارسی پیدا شده و ریشه و اصل آن معلوم نیست، ولی ظاهراً اصل این کلمه «سنسکریت» باید باشد. قلندران مقیّد بودند که بر خلاف معمول و نظر مردم رفتار کنند و در انظار، حقیر گردند. مثلاً علی التّحقیق سر می‌تراشیدند و حال آن که، صوفیّه سلسلهٔ موی را می‌بافتند و همچنین دیگر صوفیّه ریش داشتند.

قلندران موی ریش و ابرو همه را می‌تراشیدند و ابن بطوطه سیّاح معروف بعضی از آنها

را دیده و نوشته است.

قلندران بر خلاف همه تظاهر به فسق می‌کردند، مثلاً گاهی به عوض خرقهٔ صوفیان، لباس جنگ می‌پوشیدند و می‌کوشیدند خود را مخالف قیود و رسوم جلوه دهند. «ملامتی» اعمّ از قلندری است. «ملامتی» کسی است که می‌خواهد مورد ملامت مردم بوده و دور از جاه و قرب باشد و طریقهٔ مخصوص که سر بتراشد و در این راه بکوشند، کار قلندران است.

توجّه حافظ به کلمهٔ «قلندر»، که در دیوان خواجه مفهوم و شخصیتی نزدیک به «رند» دارد و جنبهٔ بی باکی خاص در تخریب عادات و ترک آداب که در اشعار به چشم می‌خورد، مربوط به فرقهٔ خاصّی از ملامتیان، یعنی قلندریّه است، که شیوهٔ تخریب عادات و ترک آداب داشتند.

در گلستان و بوستان سعدی، قلندر در مفهومی بسیار نزدیک به مفهوم اخیر الذّکر و مخالف مفهوم آن در دیوان حافظ استعمال می‌شود و همچنین است کلمهٔ «رند» که در آثار سعدی موافق اصطلاح عامّه است، چنانکه فرموده است:

«دو کسی را حسرت از دل نرود و پای تغابن از گل بر نیاید: تاجر کشتی شکسته و وارث با قلندریان نشسته.»

برای مزید اطّلاع در این مورد به کتاب «مکتب حافظ» اثر خامهٔ توانا، استاد استادان جهان، جناب دکتر منوچهر مرتضوی، از صفحه ۱۳۲ به بعد مراجعه فرمایند.

توفیق خدمت از خداوند متعال را خواهانم

دکتر جواد سلماسی زاده